

نشست علمی تخصصی هنر، معماری و شهرسازی عصر پنجشنبه‌ها

زمان: پنجشنبه‌ها ۱ مهر ماه ۱۴۰۰

عنوان: رشته معماری علاقه یا انتخابی ناآگاهانه برای کسب و کار

اعضای میزگرد: شیوا یغمایان، مازیار دولت‌آبادی، سهیل سهیلی زاده و محمدمهدی محمودی

چکیده‌ای از سخنرانی‌ها

محمودی: سلام عرض می‌کنم، از سه دوست و همکار عزیزم که قبول کردند در اولین نشست پاییزی امسال در خدمت‌شان باشیم، با یک موضوع بسیار حساس رشته‌ی معماری علاقه یا انتخاب ناآگاهانه برای کسب‌وکار با تعداد دانشگاه‌هایی که وجود دارد و فارغ‌التحصیلانی که الان وجود دارد، فکر می‌کنم در هر خانواده یک معمار هست، قبل از انقلاب اشاره می‌کردند امیدواریم هر خانواده صاحب یک پیکان شود ولی الان هر خانواده صاحب یک معمار شده است. ولی اینکه کارش معمار هست یا نه بحث امروز ما است که این آگاهانه بوده یا ناآگاهانه در خدمت بزرگوارانی هستیم، شیوا یغمایان، مازیار دولت‌آبادی و سهیل سهیلی‌زاده و تقاضا می‌کنم عزیزان خود را نسبت به سابقه‌ی تحصیلی، رشته و تجربه‌ایی که دارند، معرفی کنند که من اشتباه نکنم در خدمت خانم یغمایان هستیم بفرمایید:

یغمایان: درود خدمت شما، من شیوا یغمایان هستم دانش‌آموخته‌ی رشته‌ی معماری در مقطع دکتری و عضو هیئت‌علمی دانشگاه کرج هستم و ۱۳ سال است که در این پست سابقه دارم و سابقه‌ی مدیریتی هم دارم و الان تحت عنوان مدیر گروه فعالیت می‌کنم.

محمودی: بسیار عالی در خدمت آقای دکتر دولت‌آبادی هستیم.

دولت‌آبادی: ارادتمند آقای دکتر من مازیار دولت‌آبادی هستم فارغ‌التحصیل از دانشکده‌ی هنر و معماری دانشگاه آزاد و مقطع کارشناسی ارشد ۲۷ سال است که می‌توانم بگویم تمام شبانه‌روز زندگی‌ام در راستای کار معماری بوده است دغدغه‌ام معماری بوده خوابم معماری بوده و زندگی‌ام فقط و فقط همین بوده و بس کار دیگری هم آقای دکتر بلد نیستم.

محمودی: در خدمت سهیل سهیلی‌زاده‌ی عزیز هستیم.

سهیلی‌زاده: درود بر شما آقای دکتر عزیز و خانم دکتر عزیز و آقای مازیار دولت‌آبادی عزیز و درود بر همه‌ی دوستانی که این برنامه را می‌بینند من سهیل سهیلی‌زاده هستم سال ۶۸ وارد دانشگاه هنرهای زیبا شدم که در آنجا در خدمت آقای دکتر محمودی بودیم، شاگرد ایشان بودم و پایان‌نامه‌ام هم با ایشان کار کردم و سال ۷۶ فارغ‌التحصیل شدم از سال ۷۶ هیئت علمی شدم در دانشگاه آزاد قزوین و از آن زمان کار تدریس را دارم و از همان زمان دانشجویی هم دفتر معماری داشتم و کار معماری انجام می‌دادم و بعد هیئت علمی هم به آن اضافه شد و بعد بیزینس‌های مختلف را در کنار آن راه‌اندازی کردم واردات مصالح ساختمانی را شروع کردم و انجام دادم، مصالح خیلی خیلی خاص مثل یکسری متریال‌هایی که فرض کنید در برج میلاد نصب شده در یکسری نقاط خیلی خیلی خاص و بعد ماشین‌آلات ساختمانی را هم به آن اضافه کردم و بعد فروش املاک در خارج از ایران را شروع کردم یعنی شرکت‌های مختلف به موازات هم راه‌اندازی می‌کردم و در کنار اینها کار معماری هم بود که طبیعتاً خودم دیگر نمی‌توانستم به‌عنوان طراح روی آن وقت بگذارم مگر اینکه یک پروژه‌ایی را دلی می‌گرفتم و کار می‌کردم یعنی هرچه جلوتر رفتم فاصله‌ام از رشته‌ی معماری بیشتر و بیشتر شد تا سال ۸۹ که تمام بیزینس‌ها و تمام کسب‌وکارهایم را در مدت یک سال تمام کردم، یعنی همه کار و همه چیز تعطیل دفترها همه

تعطیل و یک دو سالی فقط به خودم پرداختم که ببینم چه کاری می‌خواهم انجام دهم با زندگی‌ام و رفتم در مقطع دکتری مدیریت دانشگاه تهران ادامه تحصیل دادم و مشاور مدیریت هستم الان و تمرکز روی بحث توانمندسازی سرمایه‌های انسانی است و موضوعی را خودم پایه‌گذاری کردم به نام THE ARCHITECTURE OF MIND یعنی روی ساختار ذهن افراد کار می‌کنم و آنجا هم این افتخار را داشتم که در خدمت خانم دکتر هم باشیم که این قضیه دقیقاً به بحث امروزمان هم که عرض کردم مربوط می‌شود. چون عملاً از سال ۸۹، ۹۰ که من از فضای بیزینس و معماری جدا شدم تمرکز رفت روی فضای ذهن و روی بحث خودآگاهی کار کردم که بحث امروز هم مربوط می‌شود به بحث خودآگاهی، من در خدمتان هستم.

محمودی: البته آقای دکتر من قبول ندارم که معماری را کنار گذاشته‌اید الان چهره‌ی شما تصویر پشت سر شما و صحبت‌های شما معمارانه است یعنی صحبتی که هر سه بزرگواران کردید پایه و اساس معماری است و تأثیر گذاشته روی نحوه‌ی زندگی شما، حرفه‌ی شما بزرگواران و با شناختی که قبلاً هم از شما داشتم و اتفاقاً سؤال را به این سمت بردم که خودتان بفرمایید هر سه، یا اگر اجازه دهید من هم جزو شما هر چهار نفرمان این رشته را دوست داریم و این پایه و اساس رشته‌ی ما شده است. حالا شما آمدید در قسمت مدیریت آن، یعنی در این قسمت ادامه می‌دهید خانم دکتر هم اشاره کردند که بیشتر در قسمت آموزش هستند و آقای مهندس هم اشاره کردند که ۲۷ سال این حرفه را دوست داشتند و جلو رفتند و واقعاً از خودم تعریف نکنم من به رشته‌ام علاقه دارم و دوست دارم چه قسمت آموزشی چه تحصیلی و چه تدریسی‌اش و چه حرفه‌ای آن و شما در صحبت‌تان اشاره کردید که در آخر به خودم پرداختم. ما هم به خودمان پرداختیم و با رشته‌ی خودمان لذت می‌بریم و من اعتقاد دارم پول حرف اول را نمی‌زند، بلکه لذتی که از حرفه‌ی خودمان می‌بریم.

اولین سؤال از شما عزیزان این است که آیا با این اطلاعاتی که الان دارید از روز اول و با آن سن و با تجربه‌ی کم رشته‌ی خود را آگاهانه انتخاب کردید؟

یغماییان: من می‌خواهم که یکسری مباحث را اینجا باز کنم و یک تشکر از جناب دکتر سهیلی‌زاده که نگاه من را متفاوت کردند این مفهوم آگاهانه را ما در کلاس آقای دکتر یاد گرفتیم، که اصلاً این آگاهانه بودن به چه معنا است آیا آگاهانه به این معنا بود که من واقعاً آن استعداد درونی و ذاتی خودم را شناختم و بر این اساس انتخاب کردم یا نه آگاهانه به این معناست که من خودم انتخاب کردم ولی آن معیار انتخاب من چه بود آیا ارزش‌های جامعه بود آیا چیزهایی بود که از اطراف بر من حکم می‌شد و بر ناخودآگاه من اثر می‌گذاشت و شاید قبل از اینکه کلاس آقای دکتر را ببینم می‌گفتم بله من آگاهانه انتخاب کردم چون خودم انتخاب کردم ولی الان می‌توانم بگویم اولاً ناآگاهانه انتخاب کردم به این دلیل که الان معنای آگاهانه را درست متوجه می‌شوم. اینکه ریشه‌های درونی آن را شناسایی کردم و دلش را هم از یک بعد به این دلیل می‌دانم که در سیستم آموزشی ما به خاطر اینکه این سیستم، سیستمی است که بر مبنای حفظیات بود و زمانی که ما می‌خواستیم انتخاب رشته کنیم، با یک رنج زیادی از رشته‌ها مواجه می‌شدیم و انتخاب می‌کردیم خوب در رشته‌ی معماری می‌دانستم که در آنچه اتفاقی قرار است بیفتد، ولی آیا اینکه این از درون علاقه‌ی ذاتی من هست. آن‌طور که الان متوجه شدم نمی‌دانستم الان می‌توانم بگویم که بله یک قسمت وسیعی از آن از علاقه‌ی ذاتی هست ولی آن موقع نمی‌دانستم و واقعاً انتظار نداشتم و به واسطه‌ی سیستم آموزشی غلطی که داشتیم و اصلاً بر این مبنا نبود که ما چه مهارت‌هایی داریم و یکسری ارزش‌ها و باورهای غلطی که در جامعه بود بر ما حکم می‌کرد و یک نکته‌ی خیلی مهم دیگر کنکوری بود که زمانی که ما می‌خواستیم کنکور بدهیم براساس رتبه انتخاب می‌شد که البته من خوشبختانه رتبه‌ی خوبی داشتم و هر رشته‌ای که می‌خواستیم می‌توانستیم انتخاب کنیم ولی خیلی‌ها مجبور بودند براساس آن رتبه‌ایی که بدست می‌آوردند رشته‌ی مورد نظرشان را انتخاب کنند.

محمودی: خیلی جالب است شما که استاد دانشگاه هستید و تدریس می‌کنید خیلی صادقانه اشاره کردید در آن سن و سال ناآگاهانه

انتخاب شدید حالا سؤال را ادامه می‌دهیم با آقای دکتر دولت‌آبادی من همیشه به این فکر می‌کنم که اسامی ما برای خودمان است و ما هیچ اختیاری در انتخابش نداریم با این صحبتی که خانم دکتر کردند با توجه به سیستم آموزشی در دبستان، راهنمایی و دبیرستان که در آن حرف معماری زده نمی‌شود پس ناخودآگاه ما رشته‌ی معماری را انتخاب می‌کنیم که مثل همان اسم می‌شود که معلوم نیست خوب از آب در می‌آید یا نه نظر شما چیست آقای مهندس؟

دولت‌آبادی: اول اینکه می‌خواهم تشکر و قدردانی کنم از بزرگواران به‌خصوص شما در جهت اینکه این فضا را در اختیار من گذاشتید که بتوانم دیدگاه‌های خودم را نسبت به مسیری که در زندگی انتخاب کردم با شما و دوستانی که در آینده انشاءالله این برنامه را می‌بینند در میان بگذارم من اتفاقاً می‌خواهم چند سرفصل را صحبت کنم، اول اینکه وقتی کلمه‌ی آگاهی می‌آید هیچ‌وقت قطعیت ندارد از دیدگاه من یعنی ما اگر می‌گوییم خودآگاهی در حال حاضر، آیا ما این کار را خودآگاه کردیم و یا می‌دانیم و آگاه هستیم آگاهی ما نسبی هست با توجه به اطلاعات بینش و دانشی که الان در آن حضور داریم و آن عقاید و تفکر و نگرش‌های ما است که می‌توانیم بگوییم ما این کار را توانستیم آگاهانه انجام دهیم یا خیر، ممکن است ۵ سال دیگر من بگویم خیر و ۵ سال دیگر بگویم بله به همین دلیل به قطعیت هیچ‌گاه نمی‌توانیم بگوییم که انتخاب مسیر و راهی که ما در حال حاضر در آن هستیم. آیا جبر بوده آیا اختیار بوده آیا آگاهانه یا هر چیز دیگر بوده من می‌گویم جمیع جملات همه‌ی چیزهایی است که در ما وجود دارد، بیشترین چیزی که من همیشه به‌شخصه برای خودم فکر کردم می‌توانم بگویم به خاطر مسیری که الان در آن هستم در سن ۷۶ سالگی و حتی شاید بگویم در سن ۱۴ سالگی جلوی خانواده‌ی خودم ایستادم زمانی که به من انتخاب رشته با فشار و زور برای انتخاب رشته‌ی ریاضی بود و من کاملاً می‌خواستم که به رشته‌ی هنر بروم و چون معدل ۲۰ بود من را به‌زور رشته‌ی ریاضی فرستادند و من بعد از آن درس نخواندم و در سن ۱۶ سالگی کلاً مسیر زندگی‌ام را از خانواده‌ام جدا کردم چون برای خودم تصمیم داشتم که وارد حوزه‌ی هنر شوم و آن روز نمی‌دانستم که قرار است معمار شوم یا کار معماری انجام دهم ولی عاشق هنر بودم یعنی با خودم از ۸ سالگی فکر می‌کردم چیزی درون من نهاده شده است که من باید این مسیر را طی کنم و در جمله‌ی قبل هم آقای دکتر عرض کردم که من کاری جز این بلد نیستم و اتفاقاً ماه پیش یک سمیناری بود گروه کاردیس لطف کردند و با من جلسه‌ای داشتند که چند وقت پیش چاپ شد صحبتی که با آنها کردم این بود که دلیل اینکه من در این فضا آمدم این بود که معلم حرفه‌وفن من در اول راهنمایی از ما خواست پلان خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم را بکشیم و ما آن روز حتی نمی‌دانستیم پلان چه هست و تا شعاع ۵۰ کیلومتری خانواده‌ی ما کسی با مبحث پلان و معماری آشنایی نداشت و می‌خواهم به شما بگویم من با چنان لذت و سختی توانستم این پلان را بکشم و وقتی مدرسه بردم آنقدر معلم از من تعریف کرد که من همان لحظه معمار شدم. می‌خواهم این را به شما بگویم که اینکه شما می‌فرمایید درست است و اگر بخواهیم یک مقدار واقع بینانه‌تر به این قضیه نگاه کنیم همین الان پسرهای من نمی‌دانند که چه شغلی باید داشته باشند چون آگاهی و بینش ندارند این دیدگاه‌ها باید از مقطع‌های پایین‌تر حتی در دبستان، راهنمایی، دبیرستان با ورکشاپ متعدد با رویکردهای متعدد فضاها برای بچه‌ها خلق شود و به وجود بیاید بچه‌ها تجربه کنند تا بتوانند مسیری را که در آینده بیشترین علاقه را دارند انتخاب کنند در یکی از مصاحبه‌هایی که من داشتم گفتند به جوانان بگو که کارت را شروع کنند. گفتم من نمی‌توانم این را بگویم آن جوانی که می‌خواهد کارش را شروع کند اول باید عشق و علاقه‌اش را پیدا کند چون من می‌گویم، اگر شما یک باغبان هم باشید یا یک پرورش دهنده‌ی گل هم باشید اگر عاشق شغلتان باشید بهترین در دنیا می‌شوید و نوآور می‌شوید حالا می‌توانید معمار باشید، می‌توانید معمار ذهن باشید، می‌توانید استاد باشید، می‌توانید مدرس باشید در هر حوزه‌ای که فکر می‌کنید اگر آن چیزی که عاشقانه از درون شما برمی‌خیزد و با شما زیست می‌کند در مسیری که زندگی‌تان را طی می‌کنید می‌توانید تأثیرگذار باشید. در این جهان هستی فارغ از اینکه آن چیزی که انتخاب می‌کنید، چه شغلی هست اصلاً اهمیت ندارد برای همین من فکر می‌کنم وقتی ما داریم کلمه‌ی آگاهانه را استفاده

می‌کنیم اول آن آگاهانه را مقداری تجزیه تحلیل کنیم فکر کنم این کارها کار سهیل است و باید به ما کمک کند آن آگاهی از چه دریچه‌ایی است یا از چه فضایی برمی‌خیزد چون خود من با اینکه ۲۷ سال است که شبانه‌روز کار کردم و آقای دکتر کاملاً آشنایی با روند و مسیر حرکتی دفتر ما دارند چهار سال پیش کل ماحصل بیست و اندی سال زندگی‌ام را دور ریخته‌ام و دوباره از اول شروع کردم، یعنی آمدم فاصله گرفتم از آنچه که عاشقش بودم و بعد متوجه شدم که عاشقانه‌ام را اشتباه می‌روم و فهمیدم که آگاهی من اشتباه بوده است. یعنی آگاهی نسبی که نسبت به تخصص شغل و عشق و علاقه داشتم دوباره در مسیر اشتباه راهبری‌اش کردم برای همین وقتی که آمدم جدا شدم و بزرگ‌ترین تغییر زندگی‌ام را در همان مسیر زندگی‌ام انجام دادم باعث شد که در حال حاضر که در خدمت شما هستیم در یک استیج دیگری با همان تخصص خودم برخورد کنم.

محمودی: جالب است اشاره‌ایی که کردید حتی در دوران راهنمایی هم اشاره کردید که در آن زمان به دلیل رشته‌ی ریاضی چه اتفاقی افتاد ولی هنر را دوست داشتید و حتی هر بار برای خودتان با سن‌های مختلف این آگاهانه یا نا آگاهانه را دوباره تعریف می‌کنید یعنی جایگاهش نسبت به سن و تجربه دائم تغییر می‌کند ولی آقای دکتر سهیلی زاده گفتند که حدوداً ۳۰ سال پیش معماری را خواندند و اشاره کردند حدوداً ۱۰ سال پیش رفتند در قسمت مدیریت و دکترای خود را در قسمت مدیریت گرفتند فکر می‌کنم که دومی آن حتماً آگاهانه بوده، اولی چه مسیری بوده با آن سن و آن تجربه و با آن سابقه‌ی دبیرستان آقای مهندس و خانم دکتر اشاره کردند در خصوص دبیرستان که چیزی را سیستم آموزشی به ما نداده است برای رشته‌ی معماری من یاد می‌آید نگاه کردم در کتاب‌های راهنمایی ژاپن برای بچه‌های راهنمایی ۲ موضوع را تأکید کردند یکی خانه‌ی آبشار یعنی در دوره‌ی راهنمایی دانش‌آموز با یک معمار جهانی روبه‌رو می‌شود و جالب است در دوره‌ی راهنمایی یک صفحه‌ایی در مورد ایران بود و عکس مصدق بود که دستش را بالا گرفته بود و برای من جالب بود که در دوره‌ی راهنمایی باید دانش‌آموز در آنجا ایران را بشناسد و باید معماری رایت هم بشناسد آقای دکتر شما هنگامی که دبیرستان را تمام کردید آگاهانه بود یا نه ضریب هوشیتان بالا بود که دانشگاه تهران را قبول کردید.

سهیلی زاده: من اجازه می‌خواهم قبل از اینکه مسیر خودم را بگویم به بحث خودآگاهی که مازیار جان اشاره کردند اشاره کنم من ۱۰ سال است در حوزه‌ی خودآگاهی کار می‌کنم و بخش‌های اول مسیر راجع به خودم بود یعنی خودم بتوانم آن مهارت‌ها را مثل مهارت‌های ذهنی مثل دیزاین که یک مهارت ذهنی است، خودآگاهی هم یک مهارت ذهنی است که می‌تواند آموزش داده شود، مثل شطرنج، دیزاین و ما در معماری یاد می‌گیریم که بتوانیم در واقع هم یک تصویرسازی ذهنی سه بعدی داشته باشیم که این خیلی ابزار قدرتمندی است در زندگی و دیگری مهارت خلق که وقتی من به‌عنوان مدرس وارد دانشگاه شدم گفتم می‌خواهم از ترکیبی یک با بچه‌ها کار کنم نه درس‌های نظری. آنجا که رفتیم یک کاغذ به ما دادند و گفتند بچه‌ها که بیرون می‌آیند باید اینها را یاد بگیرند یکی از آنها بحث خلاقیت بود که من رفتم و شروع کردم روی بحث روانشناسی خلاقیت مطالعه کردم که بتوانم برای بچه‌ها یکسری تمرین‌هایی طراحی کنم که خلاقیت آنها را بالا ببرد و این کار را هم کردم و خیلی نتایج خوبی هم داشت و خیلی خیلی جالب بود و آنجا استارت این کار خورد که من رفتم سراغ بحث ذهن.

بینید خودآگاهی راجع به دانش نیست و از جنس دانستن نیست یک چیزی مثل تفاوت خواب و بیداری است یعنی وضعیت بودند در چه سطحی است که حالا یک بحث آن مربوط می‌شود به بحث‌های ارتعاشات که فرکانس‌های مغزی در حالت‌های مختلف متفاوت است، ولی عملکرد مغز در این حالت خیلی متفاوت است. حالا خودآگاه شدن هم یک سطح بالاتری هست از بیداری که کاملاً باید تجربه‌اش کرد و جزو خصایص انسانی ما هست یعنی هر انسانی می‌تواند این داستان را تجربه کند و یک چیز ماورایی نیستش که وقتی می‌خواهیم یک حالتی داریم و وقتی بیدار هستیم یک حالتی داریم و وقتی شاد هستیم حالتان بازمانی که خشمگین هستیم فرق می‌کند. وضعیت فیزیکی‌مان وضعیت فرکانس مغزی‌مان و کلاً همه چیزمان متفاوت است و اینها بحث‌های علمی مثل بحث‌های علم

اعصاب مثل بحث‌های مطالعاتی در حوزه‌ی خودآگاهی است مثل بحث‌های فیزیک کوانتوم است اینها بحث‌های روز دنیا است یعنی یک حرف عجیب و ماورایی نیست و بحث‌های جدیدی است در دنیا نکته‌ی بعدی این است که همان‌طور که اشاره شد این صفر و یک نیست یعنی یک مسیر طولانی است. مثل دیزاینر بودن که حتماً مازیا الان به نسبت ۱۰ سال پیش خود دائم در مسیر رشد و یادگیری و بهبود بوده خود آقای دکتر همین‌طور خود من همین‌طور و هر انسانی در مسیر زندگی‌اش دائماً در حال بهبود مستمر است که این بهبود مستمر می‌تواند به شکل یک تکنیک پیاده‌سازی شود و اتفاقاً پایه‌ی این داستان را پروفیسور دمینگ در ژاپن گذاشت و جالب این است که بعد از جنگ جهانی دوم این را به‌عنوان یک ایده و یک فرمول ساده به نام PDCA راجع به بهبود مستمر ما داشته باشیم خیلی بهتر می‌شود، در صنایع در آمریکا تحویلش نگرفتند و به ژاپن رفت و اگر می‌بینید تویوتا یا هر چیز دیگری از ژاپن بیرون آمده است فقط با PDCA آمده است و هنوز که هنوز است جایزه بهره‌وری در ژاپن اسمش جایزه‌ی پروفیسور دمینگ است به هر حال اینکه این هم یک بحث بهبود مستمر است، که دائماً در حال بهبود و یادگیری است و می‌تواند مدیریت شود همان‌طور که شما می‌توانید دائماً با آموزش و تمرین بیشتر معماری، مهارت و دیزاین‌تان را ارتقاء بدهید پس این از خودآگاهی من. می‌خواهم تجربه‌ی اولین روز تدریس در دانشگاه را برایتان بگویم که رفتم سر کلاس و حدود صد و ده بیست نفر بچه‌هایی که از شهرهای مختلف آمده‌اند قزوین و در رشته‌ی گران و همه از لحاظ خانوادگی دارای فرهنگ بالاتری هستند نسبت به افراد متوسط جامعه و قرار بود من یک ترم از ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر در خدمت آنها باشم گفتم خوب از کجا شروع کنیم و قرار شد سؤال کنم که برای چی آمدند رشته‌ی معماری؟ جواب‌هایی که به من دادند کلاً مسیر زندگی من را تغییر داد اولاً متوجه شدم که ۹۰ یا ۹۵٪ از آنها اصلاً علاقه‌ایی به رشته‌ی معماری نداشتند. جواب‌هایی که می‌دادند چه بود چون مامانم دوست داشت، چون پدرم می‌گفت خیلی خوب است، چون شنیدم هم‌کلاسی‌هایم خیلی باحال هستند چون از شهرمان دور نمی‌شدم چون شنیدم درآمد خوبی دارد کلاسش رو دوست دارم و تعداد خیلی محدودی هم گفتند که دوست دارند و کسی هم بود که رشته‌ی پزشکی خوانده بود تا وسط دوره و انصراف داده بود آمده بود معماری این یعنی این که عشق معماری است که آمده و این باعث شد هرچقدر جلوتر آدم رسم شود که همیشه این سؤال را از بچه‌ها بپرسم و دیدم که دلایل کلاً تغییر می‌کند و تعداد کسانی که دوست داشتند و آمدند رشته‌ی معماری بسیار کمتر و کمتر می‌شوند این بحث راجع به این نیست که معماری رشته‌ی بدی است بحث همان انتخاب آگاهانه است که در دوره‌های درازمدت ما که ۶ ماهه و یک‌ساله است دوستان هر روز یکسری چیزها را در ذهن خود بررسی می‌کنند. آنجا دیگر بحث‌مان این است که می‌گوییم *Be you're self and find your passion* چیزها را که مازیا گفت برای من نمونه‌ایی بارز می‌تواند باشد و از این به بعد برای همه تعریف می‌کنم سر کلاس که وقتی مورد علاقات باشد این‌طور می‌شوی مازیا خیلی قشنگ گفت که آن روز نمی‌دانستم که می‌خواهم آرشیکتکت شوم ولی می‌دانستم مسیرم شرق و غرب و جنوب نیست شمال است حالا این شمال کجاست، الان نمی‌دانم جلو می‌روم یاد می‌گیرم تجربه می‌کنم به‌عنوان یک انسان دانش و اطلاعاتم بیشتر می‌شود شناختم از خودم بیشتر می‌شود و خیلی شناخت‌های دیگر را پیدا می‌کنم و می‌توانم هر جا رسیدم انتخاب کنم که کجا می‌خواهم بروم مسیر زندگی به این صورت است حالا برای خود من به چه صورت اتفاق افتاد من که اصلاً با رشته‌ی معماری آشنا نبودم یک‌بار یکی از دوستان من بود که بعد خودش رشته‌ی عمران خواند و صحبت سال ۶۵، ۶۶ را می‌کنیم و هنوز جنگ ایران و عراق برقرار است حالا در مورد خودم موضوع این است که نمی‌دانستم رشته‌ی معماری به چه صورت هست و خیلی به رشته‌ی کامپیوتر علاقه داشتم ضمن اینکه همان موقع که معماری دانشگاه تهران قبول شدم کامپیوتر شریف هم قبول شدم و خیلی بخواهم صادقانه به شما بگویم باز هم تأثیر اطرافیان و یک مقدار هم تنبلی که اینجا فوق‌لیسانس پیوسته است. یعنی هیچ ذهنیتی از هیچ‌کدام از دو تا موضوع نداشتیم که اگر رشته معماری بیایم با اینکه می‌دانستم در مورد طراحی است. ولی وقتی وارد آن می‌شوی یک دنیایی است برای خود و فضای کاملاً متفاوتی است، با فضای دانشگاه هنرهای زیبا هم آشنایی نداشتیم که

خیلی‌ها خواب آن را می‌دیدند ولی به‌رحال من انتخاب کردم که بیایم سراغ رشته‌ی معماری و هیچ‌گاه دانشجویی نبودم که بگویم خیلی لذت بردم چون نتوانستم خیلی ارتباط برقرار کنم ولی خوب یکسری از بحث‌ها را خیلی دوست داشتم یعنی قسمت‌هایی که مربوط به تمرین‌هایی مثل طراحی‌ها و خلاقیت‌ها می‌شد جذابیت زیادی برایم داشت اینها را دوست داشتم ولی رشته‌هایی مانند قسمت‌هایی که مربوط به رشته و جزئیات و مصالح می‌شد را از آن فراری بودم کما اینکه یکی از دلایلی که از بیزینس معماری بیرون آمدم این بود که واقعاً دلم نمی‌خواست بروم سر ساختمان و گردوخاک و این داستان‌ها، خوب علاقه‌ایی نداشتم من دلم می‌خواست یک جای آرام بنشینم موزیک گوش کنم و با خودم خلوت کنم این برای دیزاین کردن خیلی خوب است. این فضا و سالیان زیادی که خودم دفتر معماری داشتم از آن بخش طراحی لذت می‌بردم و باقی کارها را به عهده‌ی بقیه می‌گذاشتم من آدم اجرایی نیستم و سر پروژه برو اصلاً نیستم، امتحان کردم پروژه داشتم در جاهای مختلف کشور ولی الآن می‌توانم بگویم اصلاً انتخابم نیست که تحت هیچ شرایطی من بخواهم وارد آن فضا بشوم پس انتخاب من انتخاب آگاهانه‌ایی نبوده دلایلش هم به شما گفتم از هرکس یک چیز می‌شنوی و هرکس یک چیز دوست دارد اینها چیزهایی است که بر ذهن ناخودآگاه ما تأثیر می‌گذارد همان دلایلی که گفتم دانشجویان جوان می‌گفتند و از جنس آگاهانه انتخاب کردن معماری نبود راجع به این نیست که معماری بد است، راجع به این است که ذهن آن آدم اصلاً وقتی می‌خواهد چنین انتخاب سرنوشت‌سازی انجام دهد کجا سیر می‌کند و در فکرش چیست معیارهایش برای انتخاب چیست و تکلیف خودش با خودش راجع به زندگی‌اش مشخص شده یا نشده برای من که نشده بود در آن مقطعی که می‌خواستیم تصمیم بگیریم و پیش روییم هم چیزی جز ابهام نداشتم و هیچ‌کس هم به من نگفته بود که درونت را ببین که چه چیزی دوست داری کاری که من از سن ۹ سالگی با دخترم گندم انجام دادم یعنی چی؟ یعنی از ۹ سالگی به او گفتم دوست داری در آینده چه کاری انجام دهی و نقطه‌ی کلیدی آن این نیست که از کجا می‌خواهی پول در بیاوری این است که واقعاً می‌خواهی چه هدیه‌ایی به جهان هستی بدهی یعنی تو به‌عنوان یک انسان یک‌زمانی داری و می‌خواهی زندگی کنی چه چیزی به جهان هستی هدیه می‌کنی؟ همان چیزی که مازیار خیلی خوب به آن اشاره کرد، گفت آن تأثیرگذاری مهم است شما هرکجا که باشی می‌توانی تأثیرگذار باشی ولی شرط دارد و می‌خواهیم کل شرطش را در یک کلیپ بگوییم می‌شود passion یعنی من با چی می‌خوابم و با چی بیدار می‌شوم مازیار دقیقاً ادبیات passion را به کار برد، فکر چه چیزی نمی‌گذارد خوابت ببرد همه‌ی ما موقع طراحی حتماً روی میزمان خوابمان برده چون آنقدر حال خوبی داری با کاری که انجام می‌دهی باید به‌زور تو را جدا کنند امروز هم من همان‌جایی هستم که گفتیم آگاهانه باید انتخاب کنیم و مدیریت را انتخاب کردم چون سال ۸۳، ۸۴ بود فکر می‌کنم بورسیه‌ی اعزام به خارج از کشور دکتری معماری قبول شدم و بعد نگاه کردم که خوب من می‌خواهم این کار را بکنم یا نه چون رفتنش به این معنی بود که باید برمی‌گشتم و هیئت علمی می‌شدم چون ۴ سال ۴ برابر دوران تحصیل، شما باید آنجا تدریس می‌کردی و من قبل از آن تجربه‌ی هیئت علمی بودن را داشتم و دیدم اصلاً انتخابم نیست و اصلاً نرفتم برای بقیه کارهای اعزام به خارج نه به خاطر اینکه معماری بد است، آنجا با خودم به نتیجه رسیدم که آقا من نمی‌خواهم معماری بروم و یک‌بار بهترین دانشگاه کشور رفتم و این فرصت را داشتم تا یاد بگیرم یکسری چیزها هم یاد گرفتم اصلاً ساختار ذهنیم تغییر کرده خلاقیت یاد گرفتم و خیلی چیزهای دیگر و من رشد کردم نگاه کلان را یاد گرفتم و یک مهارت دیگر الان داریم که من اسمش را zoom in, zoom out گذاشتم برای معمارها است که می‌روی در جزئیات و بیرون می‌آیی در سایت و این یک مهارت ذهنی است که در معماری شما یاد می‌گیرید و آدم‌های معمولی این را بلد نیستند و یک نقشه جلوی‌بگذارید اصلاً نمی‌فهمد چیست چون ما ذهنمان آماده شده برای این مهارت‌ها و یاد گرفتیم اینکه بتوانیم چند چیز بی‌ربط را به هم وصل کنیم و از آن یک کارآیی بگیریم این چیزی است که ما به‌عنوان یک معمار یاد گرفتیم و تمام اینها را من الان در کار توانمندسازی که دارم برای مدیران کسب‌وکارها و بیزینس‌ها انجام می‌دهم از تمام مهارت‌های معماری استفاده می‌کنم و گفتم که اسم این موضوع را گذاشتم معماری

ذهن که وقتی این را متوجه می‌شوی می‌توانی چیزهایی را که می‌خواهی تغییر دهی چون می‌دانی که تغییر دادن چیزی در خود اصلاً کار ساده‌ایی نیست خیلی‌ها هستند که سال‌ها درگیر این هستند که یک انتخاب متفاوت انجام دهند یک‌جا گیر کردند و نمی‌توانند می‌خواهند یک حرفی را بزنند ۲۰ سال است که نمی‌توانند این یک حرف را به زبان بیاورند یک آره یا نه بگویند یا یک عذرخواهی کنند اینها خیلی چیزهای ساده‌ایی به نظر می‌رسد ولی همین‌ها مسیر زندگی آدم‌ها را تغییر می‌دهد و آنجا من آگاهانه رفتم و مدیریت خواندم و آدمم در بحث منابع انسانی و بعد بحث توانمندسازی و بعد دیگر آنجا متمرکز شدم درجایی که گفتم علاقه‌ی من این است. چون تجربه‌ی تدریس در دانشگاه را داشتم الان هم من در دانشگاه تدریس می‌کنم ولی فقط به بچه‌های MBA یا DBA آموزش می‌دهم معماری نه چون دیدم آنجا فقط وقت تلف کردن است و تأثیرگذاری که من می‌توانم برای آن آدمی که آمده و می‌خواهد MBA یا DBA بخواند ۱۰۰۰ برابر بیشتر است. مسئله فقط مربوط به سیستم آموزشی ما نیست و یک بحث فرهنگی است یعنی در خانواده‌ها هم این اتفاق نمی‌افتد که از بچگی بپرسند که چه می‌خواهی، چه دوست داری، چه هدیه‌ایی می‌خواهی به جهان هستی بدهی این بحث، بحث فرهنگی ما است.

دولت‌آبادی: سهیل جان من می‌توانم وسط بحث شما چیزی بگویم؟ ما زمانی که به یک کودک می‌گوییم که چه چیزی دوست داری یا از چه چیزی خوشت می‌آید قبل از آن باید یکسری شناخت یا یکسری بستر برای شناخت کودکانه به وجود بیاوریم این حرکت را من بارها با بچه‌های خودم تجربه کردم ولی بچه‌های من مانند آدم‌هایی که انگار در یک فضای برهوت از نظر ساختار ذهنی سیر می‌کنند هر چه که فکر می‌کنند چیزی را که به قطعیت بخواهند برایشان علاقه‌ایی به وجود بیاورد وجود ندارد چون ساختاری را ما هنوز پایه‌گذاری نکرده‌ایم برای اینکه این بستر کمک کند به نسل جوان حتی خردسالان که اینها شناختی پیدا کنند برای انتخاب آن چیزی که دوست دارند حالا بعضی‌ها مثل من ممکن است این Default از بچگی برایشان نهفته شده باشد و از بچگی می‌دانند که چه می‌خواهند بعضی‌ها هم می‌شناسم که ۵۰ سالشان است و هنوز نمی‌دانند چه می‌خواهند و این چند پله عقب‌تر از این است که ما بتوانیم آن آگاهی را بدست آوریم، اول باید بسترهای آگاهی را به وجود بیاوریم و گسترده بکنیم کمک کنیم رشد بدهیم شناخت بدهیم و بعد حق انتخاب بدهیم و در کنار آن افراد با انتخاب‌های متعددی که در مقاطع مختلف داریم نسبت به آگاهی‌ها در زمان‌های مختلف گام برداریم تا یک روزی بدانند که می‌خواهند تبدیل به چه میوه‌ایی بشوند وگرنه غیر از این می‌شود در مورد یکسری افراد معدودی که به‌صورت خودساخته یا خود جوش هستند که مسیر را پیدا می‌کنند یعنی آن کاری که شما می‌فرمایید، در ژاپن انجام دادند از این جایگاه برخوردار است چیزی که در ایران جایش در سیستم آموزشی خالی است.

سهیلی‌زاده: دقیقاً ما برای این هم روشی طراحی کردیم یعنی الان کاری که در حوزه‌ی معماری ذهن انجام می‌دهم همین است. **دولت‌آبادی:** بین سهیل جان روش تفکری شما به درد کسی مثل خانم دکتر یا من می‌خورد که در یک مقطعی یکسری تجارب کسب کنم و به یک آگاهی و دیدگاه نسبی برسم و در این مقطع تصمیم برای یک تغییر بگیرم و شما می‌آید به من کمک می‌کنید، ولی آن نوجوانی که تازه می‌خواهد گام بردارد از یک دنیای واقعی به یک دنیای واقعی دچار یک گم‌گشتگی است یعنی حرف‌های شما باید از سه مرحله عقب‌تر زیرساخت آن آماده شود که یک کسی مانند شما تازه بیاید و آنها را هدایت کند، در مقاطع بالاتر یعنی من فکر می‌کنم که اگر شما بتوانید این structure که ساختید را هرچه به مراحل و سن‌های پایین‌تر نزدیک کنید در آینده کمک شایان‌تر و والاتری به این آب‌و‌خاک و مردم داده‌اید.

سهیلی‌زاده: دقیقاً ما این کار را انجام دادیم و الان خدمتتان می‌گویم ما اگر بخواهیم جمع‌بندی صحبت‌هایمان را بر این بگذاریم که یکی از آنها این باشد که در جوان‌ها از سن پایین روش و ابزاری داشته باشند که بتواند توجه آنها را به این جلب کند که این سؤال را از خودت بپرسی که واقعاً من چه چیزی دوست دارم و بعد در مسیر کمک کند تا یک مسیری که مورد علاقه‌شان است را انتخاب

کنند و قطعاً ما در جامعه افراد مؤثرتری خواهیم داشت، برای اینکه این اتفاق بیافتد باید ما اول بتوانیم این روش را دیزاین کنیم و بعد آن را گسترش دهیم یعنی ما یک روشی را داشته باشیم و بعد بیاییم در یک مقطع مختلف مدارس یا در فضای مجازی این بحث را باز کنیم و یک گفتگویی راه بیفتد و افرادی که در آن مقطع می‌توانند تأثیرگذار باشند روی جوان‌ها بیایند و با این قضیه همراه شوند و گام اول طراحی این داستان است. ما همین بحثی که با خانم دکتر داشتیم و الان با افراد بیزینس من داریم یک سال پیش شروع کردیم و گفتیم بیاییم این را مناسب برای نوجوان‌ها انجام دهیم و استارتش را زدیم دیزاینش را انجام دادیم و افرادی را انتخاب کردیم که اگر یادت باشد برای شما هم فرستادم که به بچه‌ها بدهی و حدود ۱۲ نفر از بچه‌های سن ۱۶ تا ۲۲ سال را ما در یک دوره‌ای ثبت نام کردیم که الان حدود هفت یا هشت ماه از آن گذشته است.

دولت‌آبادی: بچه‌های من استقبال نکردند، حالا چرا در صورتی که دائم پدرشان را می‌بینند اتفاقات و موفقیت‌هایی که دارد و علاقه‌هایی که دارد برای زندگی چرا تأثیری نکرد چون شناختی ندارند هر چقدر هم من بیایم برای این بچه‌ها توضیح بدهم و باز زندگی کنند و ببینند چون از قدیم بستری نداشتند که بتوانند انتخاب کنند حالا افرادی مثل شما راهکارهای مختلف می‌گذارند ولی خوب بچه شناخت ندارد.

سهیلی زاده: قطعاً همین‌طور است و تمام این ۱۲ نفر کسانی هستند که یا پدر یا مادر یا هر دو آنها و بعضی‌ها کل خانواده‌شان قبلاً در دوره‌های ما شرکت کردند و به محض اینکه فهمیدند ما چنین برنامه‌ای داریم بچه‌ها را فرستادند و آمدند. یعنی کاملاً درست می‌گویی آن زیرساخت باید باشد ولی کسی جز ما همچنین کاری نخواهد کرد مسئله این است و این کاری است که من به آن اعتقاد دارم و انجام می‌دهم، به قول مولانا که می‌گوید تو نگو همه بجنگند ز صلح من چه آید، تو یکی نی هزاری تو چراغ خود برافروز ما چراغ خود را برافروختیم و خودمان سعی می‌کنیم در محیط اطرافمان تأثیرگذاریش را انجام دهیم و ما می‌توانیم تأثیرگذاری‌اش را افزایش دهیم و در واقع رسالتی است که من برای خود انتخاب کردم و بگذار چند نمونه بگویم از این بچه‌های نوجوان، مثلاً یکی از آنها هست که همین امسال دیپلمش را گرفته است و یکسری جلسات خصوصی هم با من دارند و گفت من الان می‌خواهم دانشگاه بروم و کنکور هم نمی‌خواهم بدهم ولی این رشته‌ها هست که می‌توانم پول دهم و ثبت‌نام کنم و گفتم خوب اول ببین کدوم‌ها را دوست داری ضمن اینکه بحث passion یک تمرینی است که خانم دکتر هم می‌دانند از ۳ ماهه پیش از آنها پرسش‌نامه می‌گیریم تا راجع به passion آنها به جمع‌بندی برسیم یعنی در آوردن این داستان اینکه چه چیزی را دوست داری، نیست و اصلاً یک نوع دیزاینی است که از محیط اطلاعات جمع می‌کنی و درون خودت بازبینی می‌کنی و یک فرایند پیچیده‌ای دارد گفتم پس اطلاعات را پیدا کن و وقتی آمد با او صحبت کردم با توجه به اطلاعاتی که داشتم چون در طول دوره ما شناخت خیلی خوبی روی آنها پیدا می‌کنیم، روی ساختار ذهنی آنها نه فقط روی کاراکترشان کل ساختار ذهن، ناخودآگاه آنها را ما در این مدت روی کاغذ می‌آوریم و بهشان یاد می‌دهیم که خودشان ذهنشان را رولوه کنند و بعد پلانش روی کاغذ می‌آید و شروع می‌کنیم به کار کردن و کارایی بالا می‌رود، خوب با شناختی که از او داشتیم می‌دانستیم که این بچه اسپرت است و به ورزش علاقه دارد. مثلاً موتورسیکلت دارد و تفریحاتش این است که دائماً دوچرخه‌سواری می‌کند ورزش رزمی می‌کند و عاشق سفر است مجموع اینها را گذاشتیم و به او گفتم که چیزی که من فکر می‌کنم این است که دانشگاه و لیسانس را کلاً ول کن و به موسسه‌ی بهار برو و یک MBA در حوزه‌ی گردشگری بخوان ممکن است بگویند خوب MBA چه ربطی دارد شما اگر دیپلم هم نداشته باشی می‌توانی سر کلاس‌های MBA باشی و این حسنتش است و گفتم شما ظرف یک سال هم ادبیات اولیه‌ی بیزینس را یاد می‌گیری هم با رویکرد بیزینسی گردشگری آشنا می‌شوی و در این فاصله فرصت داری تا با هم یک بیزینس مدلی در حوزه‌ی گردشگری طراحی کنیم و ظرف ۶ ماه بیزینس خودت را استارت می‌زنی حالا اگر جلوتر رفتی و دوست داشتی مارکتینگ هم بخوانی برو یک لیسانس مدیریت صنعتی بگیر یا لیسانس روابط عمومی بگیر یا لیسانس

جامعه‌شناسی بگیر تو برو تا مقطع دکتری تحصیل کن ولی الان با توجه به علاقهات بیزینس خودت را راه انداختی و درسی هم که بعداً می‌خوانی درسی خواهد بود که در این حوزه‌ایی که مورد علاقهات هست متوجه می‌شوی که اگر دانشش را داشته باشی به درد می‌خورد و الان که آنجا رفته است، تعجب کردند و گفتند اولین کسی هستی که در سن ۱۸ سالگی آمدی و MBA می‌خواند و کلی تخفیف هم دادند و ما روزانه از اینها گزارش فضای ذهنی می‌گیریم و می‌دانیم حالشان چیست گیر یا مسئله‌شان چیست دخالت کنیم یا نکنیم و لحظه‌به‌لحظه از زندگی‌اش لذت می‌برد و خانواده‌ی تحصیل کرده‌ی خیلی درست حسابی دارد، اما در بوتیک کار می‌کند و گفتیم برو ارتباط با مردم را یاد بگیر و کارآموزی می‌کند و درسش را هم می‌خواند وقتش را هم تلف نکرد برود دانشگاه با یک رشته‌ایی که معلوم نیست آخرش چه می‌شود و این آدم یک سال دیگر دستش در جیب خودش است و روی خودآگاهی خودش کار می‌کند و تمام ارتباطاتش را مدیریت کرده است و... مشابه این هم داشتیم بچه‌هایی که آمدند Passion را کار کردند و پیدا کردند می‌خواهم این را بگویم که passion مهم است چون به نظر من کسی که از کاری لذت نبرده آن کار خلاقیت ندارد و یادگیرنده بودن در آن حوزه لازم است برای موفقیت و کسی که از آن کار لذت نبره دنبال یادگیری هم نمی‌رود و کتاب نمی‌خواند فیلم مستند نمی‌بیند و در آن حوزه با ۴ نفر ارتباط نمی‌گیرد چون علاقه‌اش جای دیگری است و من همیشه می‌گویم که همه‌ی آدم‌های جامعه از کاری که دوست ندارند پول در می‌آورند و سعی می‌کنند با خرج کردن آن پول مقداری لذت و خوشی برای خود بخرند، در صورتی که آدم‌های موفق اگر ببینید در بیزینس استیو جابز را همه می‌شناسند و در بحث معماری ممکن است خیلی با فضای ذهنیت‌شان آشنا نباشند، ولی در فضاهای بیزینسی مثال‌های خوبی راجبش است و می‌گوید که من هر روز صبح وقتی بیدار می‌شدم جلوی آینه می‌رفتم و از خودم می‌پرسیدم امروز ممکن است روز آخر زندگی تو باشد و خوب هر روز ممکن است روز آخر زندگی ما باشد همان‌طور که هر روز صبح اولین روز از بقیه‌ی زندگی ما است و این شعار ما است و می‌توانی یک انتخاب کاملاً متفاوت کنی که کل زندگی‌ات را تغییر دهی خلاصه او می‌گفت امروز آخرین روز زندگی‌ات است. اگر امروز تو بدانی که آخرین روز زندگی‌ات است روزت را به همین کارهایی که الان می‌خواهی انجام دهی می‌گذرانی یا نه اگر امروز روز آخرت باشد می‌روی و یک کار دیگر می‌کنی و می‌گوید هرروز جوابم این بود که بله همین کار الان را می‌کنم اگر روز آخرم بود و می‌گویم مطمئناً اگر یک روز جواب من چیزی غیر از این بود مطمئن باشید آن روز من دیگر سرکارم نمی‌آدم و تا آخرین لحظه‌ی عمرش کار می‌کرد چون داشت لذت می‌برد و همیشه هم دنبال این بود که می‌گفت ما می‌خواهیم دنیا را تغییر دهیم یک‌جا می‌خواست بیزینس‌اش را رشد بدهد و رفت با مدیر فروش پیسی کولا جلسه گذاشت و گفت مدیر ما باش در آن زمان پیسی کولا خیلی پولدار بود و اپل یک شرکت کوچک بود و گفت من برای چی باید یک شرکت بزرگ را کنار بگذارم و در یک شرکت کوچک کار کنم و او گفت انتخابش با خودش است یا بیا و دنیا را تغییر دهیم با هم یا در همان‌جا بمان و تا آخر عمر آب شکر بفروش این جمله‌ایی است که در تاریخ مستند است که آن آقا آب شکر فروشی را ول کرد و شد مدیرعامل اپل.

محمودی: خوب شما سه عزیزان که آن قدر مثبت می‌بینید و مایلید در تغییر دنیا تحول نگرش و بسترها را به وجود می‌آورید تعدادتان چند نفر است در جهان نمی‌گویم در ایران خودمان می‌گویم یعنی بسترهایی که گفتید باید زودتر به وجود بیاید در راهنمایی یا دبستان باید به وجود بیاید و چون وجود نداشته شما این کارها را الان انجام می‌دهید و کسری‌هایی بوده که باید شکل بگیرد ولی من برای خودم مرور می‌کنم سیستم آموزشی در دبستان و راهنمایی و دبیرستان هم کمی تغییر می‌کند نسبت به گذشته‌اش ولی نه با سرعتی که دنیا جلو می‌رود، یعنی باز هم کمی عقب است و اشاره می‌کنید برای این خودآگاهی دانش و بسترهایی که باید باشند و اشاره‌ی قشنگی کردید، بگویند آره یا نه و حتی تن صدایشان نلرزد عذرخواهی کنند ما هنوز این را نپذیرفتیم که موردی باشد. عذرخواهی کنیم ولی بعد نگویم آخه این جور و چقدر قشنگ است وقتی کسی عذرخواهی می‌کند یک آرامشی پیدا می‌کند که آن کار اشتباه بوده، خوب آنقدر شجاعانه شما به آن جوانان اشاره کردید که یاد می‌دهید و جلو می‌روید برگردم و از خانم دکتر سؤال کنم شما سه

بزرگواران روی علاقه اشاره کردید و آقای دکتر اشاره‌ی جالبی شما داشتید و گفتید استعداد هم باید باشد. یعنی اگر باید شمال برود به جنوب نرود یعنی یک مقدار از مسیر را بدانند که آقای مهندس هم اشاره کردند که مسیر باید مشخص باشد و این به استعداد برمی‌گردد، یعنی علاقه هست حالا باید ببینیم استعداد چقدر لازم است؟ من یادم هست که همین اشاره‌ایی که کردند عزیزانی که آن زمان می‌آمدند هنرهای زیبا دلایل‌شان همین صحبت‌های شما بود. یکی اینکه پیوسته است، یکی اینکه پزیش خوب است در فامیل، آب‌وهوای این دانشگاه خیلی بهتر از آب‌وهوای مثلاً دانشگاه فنی بود به نظر شما چقدر این استعداد در آن آغازی که هنوز آگاهانه نیست نیاز بوده خانم دکتر نظر شما چیست؟

یغمایان: من در واقع در ادامه‌ی مواردی که مطرح شد می‌خواستم یک مقدار برگشت بزنم به عقب و اگر این علاقه‌ی درونی فرد باشد همان‌طور که جناب دولت‌آبادی مطرح کردند و گفتند که من از بچگی به هنر علاقه‌مند بودم و شاید اصلاً نمی‌دانستند که چه سختی‌هایی خواهد داشت، رشته‌ی معماری شاید شب‌بیداری‌هایش را نمی‌دانست و قطعاً استعداد نسبی داشتند به این رشته که رفتند و من می‌گویم که اکتسابی است اگر که علاقه باشد می‌شود یکسری چیزها را حذف کرد در طی این مسیر وقتی که شما خسته نشوید و علاقه‌ایی دارید که باعث می‌شود، آن آینده را ببینی و خواب و بیدارت رشته و کاری باشد که دوست داری بنابراین یکسری سختی‌های مسیر آسان می‌شود و یکسری چیزها را می‌شود کسب کرد. مثل خلاقیت که می‌توان کسب کرد. بنابراین آن نکته‌ی مهم آن علاقه‌ی اولیه هست که اگر باشد به نظرم آسان می‌شود که من این تجربه را روی دانشجویان خودم دارم که خیلی برای من جالب است اینها متأهل شدند و بچه دارند اما می‌آیند و دنبال علاقه را می‌گیرند حالا در آن پله شاید استعداد معماری‌اش خیلی نباشد ولی آنقدر علاقه زیاد است که در انتهای مسیر از خیلی دانشجویهای دیگر جلو هستند و خیلی زود این استعداد رشد می‌کند و اگر بخواهم جمع‌بندی کنم استعداد یک مقدار باید باشد و اگر علاقه هم باشد ۱۰۰٪ استعداد هم به مرحله‌ی خوبی می‌رسد.

محمودی: باز هم از شما سؤال می‌کنم خانم دکتر صحبتی که کردید من را یاد یک موضوعی انداخت من الان در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران معماری درس می‌دهم آنها هم درس کم معماری دارند ولی دو ترم گذشته متوجه شدم آنها‌یی که کارشناسی را گرفتند ۳ نفرشان رفتند و ادامه دادند به معماری رشته‌ی آنها عمران بود من نمی‌دانم که آیا مقصوم که اینها تغییر رشته دادند یا نه کمک کردم علاقه و استعدادشان شکوفاتر شد خانم دکتر شما که در آموزش هستید نظرتان چیست؟

یغمایان: آقای دکتر من فکر می‌کنم شما کمک‌شان کردید که آن علاقه را بیشتر در خودشان پیدا کنند من هم یک مدت به دانشجویان عمران درس می‌دادم در واقع درس نقشه‌کشی و اینها و بعد خیلی جالب بود که یک تعدادی از اینها بعد از اینکه درسشان را با من تمام می‌کردند می‌رفتند و تغییر رشته می‌دادند و می‌آمدند، معماری و دقیقاً همان چیزی که شما مطرح می‌کنید پیدا می‌کردند و می‌آمدند از صحبت‌هایی که سر کلاس می‌شد متوجه می‌شدند که خیلی معماری دوست دارند و مثلاً رشته‌ی عمران چیزی نبوده که مدنظرشان باشد و می‌آمدند از عمران انصراف می‌دادند و ادامه تحصیل‌شان را در رشته‌ی معماری می‌دادند.

محمودی: آقای مهندس دولت‌آبادی استادهای آن دانشگاه فنی که خانم دکتر هم اشاره می‌کنند حق دارند به من بگویند نفوذی یا نه؟

دولت‌آبادی: خوب در اینکه معماران، معماران واقعی نه کسانی که به خاطر مادر یا دوستشان و چیزهای دیگر معمار شدند و خیلی به‌صورت جدی رشته‌شان را دوست دارند و فکر می‌کنند جایگاه خاصی به آنها داده است و اصلاً معماران به اینکه آدم‌های دماغ بالایی هستند معروف هستند و به‌قول معروف این مصطلح شده است در مورد معماری شکی نیست که شما خیلی نفوذی برخورد کردید چون من هم هر جا باشم دقیقاً مانند شما برخورد می‌کنم و آدم‌ها را تشویق می‌کنم ولی خارج از شوخی من همیشه در مورد معماری با خودم فکر می‌کنم و چند وقت پیش با یک عزیزی که برای کارهای مالی آمده بودند شرکت و قرار بود کارهای مدیریتی و قرار بود کارهای

مدیریت مالی شرکت را یک زیرساخت بدهند به من گفتند که من عاشق این هستم که خانه‌ی خودم را دیزاین کنم و این جمله برای من بسیار جمله‌ی آشنایی است یعنی من از دکتر دندانپزشک این جمله را شنیدم تا پیاز فروش محله‌مان و تا هر آن چیزی که فکر کنید و من برگشتم به آنها گفتم که برای من خیلی جالب است و من فکر می‌کنم که آقای دکتر سهیلی‌زاده به این قضیه یک نیم‌نگاهی کنند شاید همچنین سرفصلی وجود دارد و من فکر می‌کنم وقتی انسان خلق شد یک سری Default هایی برای بقا گذاشته شده است. برای ماندگاری و برای اینکه بتواند پایدار باشد و برسد به آن رأس هرم و جزء زیرساخت‌ها تأمین غذا است ادامه‌ی نسل است، تأمین پوشاک است و تأمین سرپناه است، من همیشه با خودم فکر می‌کنم که همه‌ی انسان‌ها می‌توانند معمار شوند یعنی این جزو چیزهایی است که در انسان نهادینه شده است حالا بعضی‌ها واقعاً می‌شود علاقه‌شان و بعضی‌ها اکتسابی به آن می‌رسند و بعضی‌ها همه را باهم دارند و بعضی‌ها در فضای آن بزرگ می‌شوند و تبدیل به یک آدم الگو مدار می‌شوند و بعضی‌ها هم همیشه حس می‌کنند که سلیقشان خوب است و می‌توانند دستی بر این قضیه بزنند کما اینکه ۹۹٪ مشتری‌های ما می‌خواهند اعمال سلیقه کنند و من هرچه بیشتر به این قضیه فکر کردم بیشتر با خودم گفتم که چرا همه به این فکر نمی‌کنند که می‌توانند مثلاً میوه‌فروش خوبی باشند. چرا همه فکر نمی‌کنند که ساز بلدند ولی همه فکر می‌کنند که معماری بلدند و فکر می‌کنند که زیبایی‌شناسی جزو ساختاری است که همه می‌خواهند نسبت به آن نظر دهند و من فکر می‌کنم این چیزی است که از درون مایه آمده است و نهادینه شده است. در انسان خوب این جزو چیزهایی بوده که ما انسان‌های اولیه دنبال یک محل برای زندگی و وقتی غار را کشف می‌کنند متوجه می‌شوند، که مثلاً ما یک چیزی را در دریاچه‌ی صورتی کار می‌کردیم یکی از تمثیل‌هایمان زندگی در غار بود که غار به معنای یک فضای بدون کاربری و بعد آنالیز برای اینکه خود شخص بیاید و مفهوم کاربری را در آن وارد می‌کند و بعد برای من در ذهنم یک چیزی جرقه زد که انسان‌ها همه از اول این شناخت را نسبت به معماری داشتند حالا از زاویه دید خودشان و برای همین است که همه می‌خواهند یک وری با معمار بروند یعنی این را هم درک کنیم و خیلی دوست دارم که ببینیم این از کجا برمی‌خیزد که تا حالا نشده کسی بگوید من نه از معماری شناخت دارم و نه از زیبایی‌شناسی شناختی دارم نه می‌دانم اگر الان این گلدان را اینجا بگذارم قشنگ می‌شود و همه چه آقایان و چه خانم‌ها در راستای یک کار معماری یا معماری داخلی اظهارنظر کردند و ابراز نظر کردند. این همیشه برای من خیلی جای سؤال بود پس من در جهت فرمایش شما می‌گویم آنجایی که شما هدایت و حمایت می‌دهید افرادی را فکر می‌کنم آن ساختار وجود دارد یعنی هرکسی می‌تواند به این سمت‌وسو برود حالا چه کسانی بیشتر به این سمت کشیده می‌شوند کسانی که در محیط نزدیکتری به این فضا بودند و یا نسبت به این قضیه استعداد بیشتری داشتند می‌توانند خیلی هدمندتر وارد این مسیر و جریان شوند و رشد کنند.

محمودی: ولی صحبتی که شما کردید من هم با شما هم عقیده هستم و همیشه هم این مثال را می‌زنم که کل جامعه باید سطح معماریشان خوب باشد یعنی اگر در ایران مثال بزنیم من در ذهنم این است که مردم اصفهان معماریشان بهتر از بقیه شهرها است چون می‌بینند و فکر می‌کنند هنوز دوران صفوی است یا اگر کشوری را بسنجیم، مثلاً مردم ایتالیا هم معماریشان و هم معماری داخلی‌شان و هم معماری منظرشان خوب است ولی یک عده ایشان می‌روند در دانشگاه.

دولت‌آبادی: دقیقاً همین اثر گذاشته است روی بقیه هنرهایشان یعنی حتی به لباس پوشیدنشان، حتی به طراحی غذایشان، حتی به طراحی خیابان‌هایشان یعنی این کاملاً مستتر شده است در زندگی‌شان و بعد پیدا کرده است.

محمودی: بله این خیلی خوب است یعنی طرف یا پزشک است یا قصاب است ولی دانش معماری عمومی‌اش خوب است در ایتالیا ولی در ایران چطور ایراد کجا است؟ این را باید آقای دکتر سهیلی‌زاده بگویند که ما دو معماری داریم یک معماری تخصصی در دانشگاه داریم که اگر به من گفتند این زیباست باید بگویم به چه دلایلی زیباست ولی اگر به یک فردی که معمار نیست، پزشک است می‌گویند چرا زیباست می‌گوید نمی‌دانم ولی زیباست پس زیباشناسی را در کلام می‌داند ولی من و شما که معمار هستیم و درس خوانده‌ایم و

آموزش دیده‌ایم باید سلیقه‌ای نگوییم الان چرا در جامعه‌ی ما همه‌ی افراد در کارمان دخالت می‌کنند ولی دخالتشان درست نیست آقای دکتر سهیلی زاده نظر شما چیست با من و آقای مهندس موافق هستید؟

سهیلی زاده: من اجازه می‌خواهم که بیایم از پایین چند نکته را اشاره کنم که برسیم به این بحث اولاً راجع به استعداد همانطور که خانم دکتر هم خیلی دقیق فرمودند همه‌ی چیزهایی که صحبت می‌کنیم در ذهن ما اتفاق می‌افتند دیزاین، زیبایی‌شناسی، معیارها فکرها، رفتارها، احساس‌ها و اصلاً زنده بودن ما آن بخشی که تصور داریم که من چه کسی هستم من زنده هستم و وقتی که این تعطیل نشده من دیگر نتوانم همچین گفت‌وگویی با خودم داشته باشم هر اتفاقی می‌افتد و هر تجربه‌ای می‌کنم حتی در سفر هم که می‌روم تجربه‌ی من در داخل ذهن من اتفاق می‌افتد درست است که بیرون عواملی هست که معماری هم بخشی از آن است و لباس هم بخشی از آن است ولی در نهایت چیزی که این اطلاعات گروهی را می‌گیرد و تحلیل و تفسیر می‌کند و تبدیل می‌کند به یکسری تصاویر ذهنی یعنی ما یکی از بحث‌هایی که در بحث ذهن داریم، تصاویر ذهنی است که یکی از چیزهای تشکیل دهنده‌ی آنچه که من تجربه می‌کنم به‌عنوان یک انسان تصاویر ذهنی است که از گذشته تا الان و یک قسمت هم که وجود ندارد و توسط مغز من راجع به چیزهایی که وجود ندارد و این قسمتی است که معماران در آن قوی هستند و ذهنی می‌توانیم چیزهایی که در ذهنمان وجود ندارد را با هم ترکیب کنیم و بازی کنیم با آنها اتوهای حجمی بزنیم اینها همه مهارت است و تمام اینها یعنی ذهن سیستم عاملی است که روی مغز نصب شده است یعنی تمام این پردازش‌ها در مغز اتفاق می‌افتد که پردازش در مغز و تفکر و هر چیزی در داخل مغز به معنای یکسری سیم پیچی‌هایی است که ایجاد می‌شود، مثل شاخه‌ها و ریشه‌های درختان و بعد تفکر به معنای تبادل اطلاعات بین اینها است که این می‌شود بخش سخت‌افزاری آن و بحث نرم‌افزاری هم ساختاری که روی آن نصب است. مانند سیستم عامل اندروید، iOS، ویندوزی که روی کامپیوتر نصب است می‌شود Mind و این Mind یک معماری دارد اینکه من توانایی چه چیزهایی دارم یا ندارم برمی‌گردد به اینکه در مسیر زندگی، اصلاً شما بگویید از دوران جنینی تا این لحظه چه اطلاعاتی وارد این مغز من شده است توسط سنسورهای من مثل چشم مثل گوش که اطلاعات را می‌گیرد و می‌فرستد و برای اینکه درک کنید، می‌توانید این سؤال را پیش خود جواب دهید که کی می‌بیند چشم می‌بیند یا مغز می‌بیند یا به قول مولانا می‌گوید کیست در دیده که از دیده برون می‌نگرد که آن می‌شود خودآگاهی که یکپارچه است. داریم با یک ادبیات کوانتومی صحبت می‌کنیم ما در یک جهان هوشمند کوانتومی زندگی می‌کنیم و زمانی می‌توانیم از تمام این پتانسیل‌ها استفاده کنیم و لذت ببریم و حضور داشته باشیم که سیستم عامل ذهنیمان هم upgrade کنیم از پارادایم نیوتونی به پارادایم کوانتومی، آن موقع است که می‌توانم حداکثر استفاده را بکنم و حالا اینکه من چه استعدادی دارم چه کاری بلد هستم و چه کاری بلد نیستم و چه کاری را خوب انجام می‌دهم چه کاری را بد انجام می‌دهم بر می‌گردد به ساختاری که مفصل بحث دارد.

حالا برویم دنبال نکته‌ای که مازیار عزیز مطرح کرد، ببینید این برمی‌گردد به اینکه ما چه کسی هستیم؟ هویتمان چه هست موجودیتمان چه هست که در پارادایم نیوتونی باز ما پوست و گوشت و استخوانیم ولی در پارادایم کوانتومی ما خود آن کیست هستیم که نگاه می‌کنیم و بقیه هولوگرام و دیتا است در جهان کوانتومی چیزی به نام ماده وجود ندارد و همه از جنس فرکانس، انرژی و دیتا است که توسط هوشیاری خلق شده و ما در یک محیط شبیه‌سازی شده‌ی واقعیت مجازی از جنس هولوگرام زندگی می‌کنیم و من آن نقطه هستم حالا ساختار مغز من در مسیری که هستم در داخل این بازی هست و یک شکلی گرفته است که ممکن است یکسری کارها را بهتر انجام دهیم و یکسری را بدتر انجام دهیم ولی تحقیقاتی که راجع به مغز نشان می‌دهد، این است که اگر در هر حوزه‌ای یک کودن ۱۰۰٪ باشی می‌توانی تبدیل به یک نابغه شوی در همان حوزه مغز هیچ مانعی برای تو ایجاد نمی‌کند و ذهنت را باید آماده کنی ولی همه‌ی ما به‌عنوان یک انسان اصلی‌ترین قدرت و ذاتی‌ترین توانمندی که داریم Creation است و هر چیزی که اینجا

به‌عنوان یک reality تجربه می‌کنید Creation ذهن خودمان است که مغز با سیستم عاملش این را خلق می‌کند و ما در یک محیط شبیه‌سازی شده زندگی می‌کنیم می‌توانید راجع به آن مطالعه و بررسی کنید و ۱۰ سال است که من در این فضا نفس می‌کشم ولی این را باید با فضای معماری درک کنید چون در فضای معماری هم ما همین کار را می‌کنیم. پس اگر همه دوست دارند دخالت کنند، چون همه انسان هستند و ذاتی‌ترین خسیسه‌ی یک انسان Creation است ولی چیزی که در دانشگاه اتفاق می‌افتد آموزش یکسری مهارت‌هایی است برای اینکه یکسری خروجی‌های خاصی داشته باشد به‌عنوان یک اثری که کالبد فیزیکی دارد و structure دارد و فرم و ظاهر و زیبایی دارد و تمام چیزهایی که خودمان می‌دانیم به‌عنوان یک معمار که بخواهیم در آن تعبیه کنیم آنها را در دانشگاه یاد می‌گیریم و آنها را هرکسی هرچقدر وقت و انرژی بگذارد می‌تواند یاد بگیرد و به نابعه تبدیل شود ولی معمولاً فضیه به این سادگی اتفاق نمی‌افتد چرا؟ مازیار چرا همین مسیری که گفتیم آمده؟ چون با این داستان حال می‌کرده اگر یکی با موسیقی حال می‌کند معمولاً آنقدر برایش جذابیت ندارد که بیاید در حوزه‌ی بیزینس فعالیت کند الان یکی از بزرگ‌ترین بیزینس‌من‌هایی که در کشور هست و نصف Shopping Mall های کیش برای ایشان است و در تهران کلی Shopping Mall دارد یک آقای بوده که دانشجوی پزشکی بوده است و پدرش دوست داشته که پزشک شود و فکر می‌کنم پزشکی هم خوانده و تمام کرده و بعد گفته این مدرک برای شما خداحافظ ما رفتیم سراغ بیزینس و آنجا موفق شده و راجع به این است که من با چه چیزی حال می‌کنم و گرنه هیچ استعدادی مانع نیست، من با رئیس فدراسیون شطرنج نوجوانان یک‌بار یک برنامه‌ای مشترک داشتیم راجع به همین بحث ذهن و اینها که دعوت‌مان کرده بودند برای صحبت و می‌گفت بزرگ‌ترین مسئله‌ای که ما داریم برای آموزش شطرنج با پدر و مادرها است که اصرار دارند بچه‌ی ما استعداد ندارد و ما می‌گوییم شطرنج اصلاً استعداد نمی‌خواهد ولی ما نمی‌توانیم این را جا بیاندازیم که فقط تمرین می‌خواهد، بله حتماً اگر کسی از کودکی درجایی مثل اصفهان، ایتالیا بزرگ شده و آثار زیبایی دیده و طبیعتاً کسی که در ایتالیا زندگی کرده مجسمه و ذهنی که به‌واسطه‌ی دیدن تمام مجسمه‌ها یک درک فضایی راجع به مفهومی به نام مجسمه، Art، معماری در سیم پیچ‌های مغز خلق شده حتماً پتانسیل بالاتری دارد برای معمار شدن تا بچه‌ایی که مثلاً فقط در کویر زندگی کرده است ولی بچه‌ایی هم که در کویر بزرگ شده اگر به‌اندازه‌ی کافی وقت و انرژی بگذارد برای آماده کردن مغزش حتماً می‌تواند حتی درک بالاتری داشته باشد از آن کسی که در ایتالیا بار آمده است.

دولت‌آبادی: ببینید من به‌شخصه بارها و بارها بچه‌هایی را دیدم که از سن کم به آنها گفتند نابعه‌ی موسیقی، نابعه‌ی هنر، نابعه نقاشی و خیلی چیزهای دیگر از این قبیل مثلاً بچه‌ایی را دیدم که کلاس پیانو رفته است و ۵ جلسه را در یک جلسه یاد گرفته است در سن کم می‌خواهم بدانم این از کجا می‌آید؟

سهیلی زاده: شکل مغزشان که تا آن لحظه شکل گرفته.

دولت‌آبادی: مثلاً یک بچه‌ای که ۳ ساله است مثلاً در همین برنامه‌ی AMERICAN GOT TALENTS را دیدیم و بچه‌ی ۵ ساله می‌رود اپرایی می‌خواند که بزرگترین اپرا خوان‌های اروپا در آن نت یا ساز یا در آن دستگاه می‌خوانند پس از نظر من این اکتساب نیست، حالا ممکن شما من را تصحیح کنید چون من اطلاعات کاملی ندارم و من می‌گویم بعضی از این TALENTS ها واقعاً از کودکی وجود داشته است و یکسری‌ها خیلی اعتقاد به زندگی تواتر دارند و می‌گویند تنها چیزی که در این تواتر انتقال پیدا می‌کند هنر و در فضای هنر است برای همین یک بچه‌ایی که به دنیا می‌آید می‌بینید در سن کم بیانست است این برای من همیشه سؤال بوده اگر برای من پشت‌کار باشد و در فضا و اتمسفر قرار گیرد و خیلی چیزهای دیگر و از این قبیل می‌تواند به رشد کمک کند و تدریجی شکل گرفتن و تبدیل شدن به یک استاد یا اسطوره ولی آن بچه‌ایی که در سن سه سالگی یا پنج سالگی مثل یک استاد هنر با نقاشی و هنرهای مختلف همه را حیرت زده می‌کند، یا ممکن است دانشجویی را ببینید که سال اول دانشگاه معماری یا سال دوم

دانشگاه معماری احساس می‌کنید که او یک معمار واقعی است و فقط باید اطلاعاتش دسته‌بندی و هدایت شود ولی ذات معمار دارد این از کجا برمی‌خیزد؟ یعنی می‌خواهم این را هم برای من یک توضیحی بدهید.

محمودی: ولی وقت ما خیلی کم است و دوست دارم خانم دکتر هم بگویند، گاهی اوقات دانشجویان خیلی خوبی که می‌آمدند دانشکده و بضاعت کم خودم و همچنین همکارانم را می‌دیدم می‌گفتم به این دست نزنید و بگذارید خودش رشد کند و باعث نشود که محدودیت‌هایی برایش به وجود آوریم و شما می‌گویید اتفاقاً این استعداد را دارد ما کمکش کنیم تا راه را پیدا کند خانم دکتر به‌عنوان کلام آخر شما و بعد هم برگردیم خدمت دو همکار عزیز نظر شما چیست؟ واقعاً این استعدادها را می‌شود در دانشگاه کمکش کرد و این بحث خلاقیتی که دارد می‌شود؟ یا الان وضع دانشگاه طوری است که شاید برعکس شود آن ذهن و خلاقیتی که دارد و شکوفا نشود. **یغمایان:** نکته‌ای که اشاره کردید نکته‌ی خیلی خوبی بود و اینکه بستگی دارد که آن دانشجو کجا آموزش می‌بیند چون خود ما می‌بینیم که آموزش چقدر می‌تواند مؤثر باشد، کما اینکه من روی دختر خودم می‌بینم که در چه چیزی استعداد دارد و وقتی مدرسه می‌رود ممکن است استعدادش کور شود، بنابراین محیطی که در آن آموزش می‌بیند خیلی مؤثر است و الان تعدد دانشگاه‌هایی که وجود دارد ممکن است به این قضیه دامن بزند برای اینکه ممکن است اساتید و سیستم درستی نداشته باشیم که بتوانیم آنها را هدایت کنیم و من نمی‌توانم بگویم که در یک دانشگاه یک استاد خیلی مسیر درستی را هدایت می‌کرد که شما خودتان فرمودید که با دانشجویان دانشگاه فنی کلاس داشتید و توانستید آنها را به سمت معماری ببرید و همچنین ممکن است برعکس آن هم اتفاق بیفتد. بنابراین نقش استاد و سیستم آموزشی و فضایی که دانشجو در آن تحصیل می‌کند را نمی‌شود ندید گرفت و من به‌صورت کلی نمی‌توانم یک جمع‌بندی کنم و یک نظر قطعی بدهم که همه‌ی دانشگاه‌ها بد است، به نظر من خیلی نسبی است که آن فرد در کجا یاد می‌گیرد و چه کسی به‌عنوان راهنما او را هدایت می‌کند.

محمودی: آقای مهندس دولت‌آبادی شما نظرتان چیست.

دولت‌آبادی: من فکر می‌کنم این به‌صورت ترکیبی است اکتساب بخشی از یک انسان است و محیط یک‌بخشی از اتفاقات است روزی که ما را دعوت کردند تا ۷ کشور برویم و موضوعی را ارائه بدهیم برای اشتراک معماری ۷ کشور در اروپا، من اولین چیزی که با خودم فکر کردم این بود که بروم برای یک‌سری نوابغی که هرکدام الگویی در معماری بودند در دنیا چه بگویم به‌عنوان یک معمار و تنها چیزی که به ذهنم آمد این بود که بروم و پروسه‌ی روند زندگی‌ام را بگویم و بگویم من در کشوری رشد کردم که در شش سالگی اسباب‌بازی من تانک بود و در هفت سالگی من انقلاب را تجربه کردم در نه سالگی جنگ را تجربه کردم و به مدت هشت سال در جنگ بزرگ شدم در دوران نوجوانی و هرکدام از اینها می‌تواند زندگی انسان را از ریشه نابود کند و من در چنین بستری رشد کردم و به نقطه‌ای رسیدم که از من دعوت کردند بیایم و برای شما صحبت کنم پس ببینید به قول خانم دکتر هیچ‌چیز به قطعیت وجود ندارد ما فضاهایی داریم در همین جهان هستی و کشورهای پیشرفته در دانشگاه‌هایی که به‌مراتب خیلی بالاتر از دانشگاه‌های ما برای دانشجویانشان فضا ایجاد می‌کنند و ارزش قائل‌اند و ریشه‌ایی با دانشجویانشان کار می‌کنند و به شما قول می‌دهم که ممکن است ۸۰٪ آنها از چند معماری که خود من می‌شناسم سطح‌شان پایین‌تر هم باشد و ما در کشوری رشد می‌کنیم که مانند مردابی شدیم و بعضی‌ها شدند گل نیلوفر آن مرداب و همین‌طور نخبه تولید می‌کنیم و در این فضا با این اتمسفر ما در واقع خیلی هم نمی‌توانیم بگوییم که آن اتمسفری که آدم‌ها در آن بزرگ می‌شوند باعث شده است که آنها به آن رشد برسند و خیلی مواقع ما داریم با چنگ و دندان هر پله یا هر گامان را برمی‌داریم حالا اسم آن *passion* است یا علاقه است یا استعداد یا هر چیزی که هست برای همین من خودم به‌شخصه خیلی نمی‌دانم که چی باعث می‌شود که یک نفر تبدیل می‌شود به استیو جابز یکی انیشتن می‌شود یا ممکن است یکی را بگوییم ضریب هوشی بالایی دارد و یکی دیگر را ممکن است بگوییم فضایی که برایش ایجاد شده خیلی بزرگ است یکی دیگر را

بگویم passion خیلی بالایی داشته است ولی من می‌توانم بگویم از ایران خودمان نوابغ بسیار زیادی دیدم با اینکه نه حمایت داشتند نه هدایت داشتند و نه فضایی برای رشد داشتند من چند وقت پیش به یکی گفتم احساس می‌کنم روزی شانزده ساعت شبانه‌روز زحمت می‌کشم و به اندازه‌ی شش دقیقه پیشرفت می‌کنم ولی به جایگاهی که الان دارم افتخار می‌کنم یعنی وقتی خودم را با خودم قیاس می‌کنم در مورد اینکه محیط چقدر می‌تواند تأثیرگذار باشد؟ خیلی می‌تواند تأثیر بگذارد و حتی محیط‌هایی که هل دهنده یا حمایت‌کننده هم نیستند شاید تأثیرگذار باشد برای بعضی از آدم‌هایی که واقعاً می‌خواهند بروند و موفق شوند یعنی محدودیت در ذهن است، از دیدگاه من یعنی محدودیت نداشتن است یعنی وقتی شما بگویید عالم و آدم هم جلوی من ایستادند در سن نوجوانی و منجر شد به ترک تحصیل و گفتم رشته‌ی ریاضی نمی‌خواهم بخوانم و دیپلم ردی به سربازی رفتم و بعد از سربازی دیپلم گرفتم و وقتی بعد از آن خانواده از من دست شستند رفتم درس خواندم و شدم نفر دوم ایران آنجا بود که توانستم، چرا؟ چون می‌خواستم. الان هم می‌خواهم و در این استیجی که ایستادم هدف‌هایی که برای خودم دارم آنقدر خارج از ذهن و خارج از دید خیلی از انسان‌ها است که شاید در دلشان به من بخندند ولی برای من مهم نیست من خیلی اعتقاد دارم به ساختار ذهنی یعنی من با آقای دکتر سهیلی‌زاده خیلی موافق هستم و می‌گویم هرچقدر هم که شما محیط و بستر را به وجود آورید در نهایت این به صورت اکثریت به جامعه کمک می‌کند ولی یکسری افرادی که به قاطعیت هدفمند زندگی می‌کنند و دغدغه دارند نسبت به شغلی که برای خودشان انتخاب کرده‌اند و می‌خواهند اهدافشان را بشناسند برایشان مهم نیست که در چه محیطی و با چه شرایطی بزرگ می‌شوند و چطور گام برمی‌دارند به خاطر اینکه ذهن آنها فقط متمرکز است به آن جایگاهی که باید به آن برسند.

محمودی: خیلی جالب اشاره کردید ولی اینکه ساختار ذهنی چه چیزی باشد و محیط، محیط بد یا خوبی باشد چند درصد مردم این ذهنیت درست را دارند که می‌توانند به نتیجه برسند در هر حال آن محیط بسیار مؤثر است و سختی‌هایی که اشاره کردید، همیشه ما ایرانیان در قرون گذشته داشته‌ایم ولی نابغه‌هایی در آن مرداب‌ها و خفقان‌ها و بی‌سوادی‌ها بیرون آمده است. حالا در رشته‌های مختلف که یکی از آنها معماری است من یادم هست تاریخ معماری جهان را که به زبان فرانسه در فرانسه می‌خواندم و برای فرانسوی‌ها بود ۲ جای آن جای ایران بود یکی از آنها مسپوتامی کل معماری ایران می‌آمد و یکی معماری اسلام در تاریخ معماری جهان گفتند ایران در این ۲ جا خیلی حرف محکمی زده است. از نظر مهندسی نه فقط معماری، رشته‌هایی که با آن ارتباط دارند، حالا در رشته‌های دیگر هم داشته‌ایم، زمان خیلی کم است آقای دکتر سهیلی‌زاده‌ی عزیز شما هم کلام آخر خودتان را بفرمایید و هم کلام آخر این نشستمان را که صحبت‌ها بسیار خوب بود ولی وقتمان کم بود.

سهیلی‌زاده: برویم راجع به این داستان بگویم ببینید من اگر بخوایم یک جمع‌بندی کنم، انسان موجود بسیار پیچیده‌ای است و در واقع وقتی می‌گوییم انسان در مورد ذهن انسان صحبت می‌کنیم و ذهن انسان بسیار پیچیده است و همان‌طور که همه‌ی شما بزرگواران اشاره کردید واقعاً نمی‌شود گفت این یک پارامتر است و باید جهان هستی را با نگاه سیستماتیک نگاه کرد به آنکه دائماً همه چیز روی هم تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌گیرند و در فضای آموزش هم همین‌طور و اینکه شما کجا موفق باشید یا نباشید هم همین‌طور و هر روشی هم که ارائه می‌شود در واقع یک‌بخشی از داستان را سعی می‌کند ببیند ولی در مجموع این ذهن انسان است که باید در تمام این داستان ذهن خود را ادامه دهد و نمی‌شود گفت اگر همه‌چیز خیلی خوب باشد. حتماً همه‌چیز خوب است من همیشه می‌گویم که بالاترین آمار خودکشی در دنیا برای ژاپن و کشورهای اسکاندیناوی است که از همه نظر پیشرفته و دارای رفاه هستند، فرهنگ بالا هم دارند و مردم کتاب‌خوان هم هستند و از همه نظر تأمین هستند ولی بالاترین آمار خودکشی را دارند و از آن طرف هم همان‌طور که اشاره کردید در کل طول تاریخ، مثلاً کشور خود ما دائماً درگیر چالش‌های مختلفی بوده است ولی همیشه هم ما در حوزه‌های مختلف، در حوزه‌ی ادبیات، در حوزه‌ی، در حوزه‌ی پزشکی که ابوعلی سینا را داریم و هنوز که هنوز است، ظاهراً کتاب‌هایش

به‌عنوان رفرنس مورد استفاده قرار می‌گیرد و در نجوم ما کسانی را داریم که تقویمی که خیام در آن زمان تدوین کرده است هنوز که هنوز است با ضریب مثلاً ۱۶۰۰۰ سال دقیق‌ترین تاریخی است که تدوین شده است و همان موقع هم زمانی بوده است که ایران تحت حمله‌ی مغول‌ها و افغان‌ها و ترک‌ها و عرب‌ها هم بوده است ولی با این وجود مردم ما و مملکت ما کسانی بودند که راهشان را برده‌اند پس در مورد این نیست که برخلاف آن چیزی که خیلی اتفاق می‌افتد و یک‌سری دائم‌غر می‌زنند نسبت به شرایط و نگاهشان به بیرون است، باید گفت راه‌ها برای تو که بسته نیست و می‌توانی راحت را پیدا کنی. کما اینکه تمام دوستانی که اینجا هستیم تأثیرگذاریمان را در حد خود زندگی می‌کنیم و نمی‌گوییم چون شرایط خیلی بد است ما علف هرز شده‌ایم، نه به هیچ وجه. مازیا هم با وجود اینکه ۱۶ ساعت کار می‌کند ولی ۶ دقیقه بازدهی می‌بیند متوقف نشده است و همچنان به تلاشش ادامه می‌دهد و آن جمله‌ی معروف یا راهی خواهیم یافت یا راهی خواهیم ساخت را همه در حال زندگی هستیم و باید از این بابت خود را تشویق کنیم و من اجازه می‌خواهم چون خیلی راجع به بحث ذهن صحبت کردیم برای دوستانی که علاقه‌مند هستند می‌خواستم هدیه‌ای خدمت دوستان بدهم ما در ۳ هفته‌ی اخیر ۳ وینار داشتیم در مورد تحلیل ۳ فیلم و بعد از اینکه دیدند و در ۳ جلسه ما در مورد اینکه اینها چه درسی راجع به فضای ذهن راجع به انتخاب آگاهانه و راجع به زندگی در لحظه و تعادل بین کار و زندگی، چون خیلی از افراد هستند که درگیریشان این است که آنقدر روی کارشان متمرکز می‌شوند زندگی‌شان را به لحاظ کیفی از دست می‌دهند و در آن ۳ فیلم ما آن را تحلیل کردیم و فایل‌هایش موجود است دوستانی که علاقه‌مند هستند در دایرکت و اینستاگرام به من پیام دهند و همکاران من اطلاعات و کد تخفیف ۱۰۰٪ می‌دهند که دوستان بتوانند فیلم‌ها را ببینند و استفاده کنند یک مقدار با فضای ذهن بیشتر آشنا شوند و من مطمئن هستم خیلی زیاد روی تمام ابعاد زندگی می‌تواند کمکشان کند و یک چیزی هم من در پایان بگویم یک کانسپتی هست که ما در آموزش‌هایمان ما استفاده می‌کنیم به نام ایکیگای که یک مفهوم ژاپنی است و این را ما به‌عنوان یک مدل روی آن کار می‌کنیم و افراد می‌روند Life Style خود را به مدل ایکیگای طراحی می‌کنند می‌خواهم بگویم همه‌ی اینها را گفتیم و راهش هم این است که خودتان طراحی کنید و می‌توانید Life Style موردنظر خودتان را طراحی کنید و آنگاه تجربه‌ی متفاوتی خواهید داشت، من از شما متشکرم، از آقای مازیار عزیز از خانم دکتر یغماییان عزیز که با ما همراهی کردید و واقعاً بعد از ظهر دلپذیری بود.

محمودی: واقعاً برنامه‌ی جالبی بود و مطالب بسیار خوبی بود و این دید شما ۳ عزیزان خیلی مهم است که آنقدر دید مثبتی دارید و نیمه‌ی پر لیوان را می‌بینید ولی متأسفانه در جامعه کسانی پیدا می‌شوند که اصلاً لیوان را نمی‌بینند و جامعه‌ی ما آنقدرها هم بد نیست و بیاییم خود را بررسی کنیم که کدام قسمت‌ها را همان‌طور که آقای دکتر سهیلی‌زاده در صحبت‌های الانشان بود کدام قسمت‌ها را خودمان باید قدم برداریم ولی برداشتیم از شما عزیزان تشکر می‌کنم و برای این نشست که هم از اینستاگرام مجله‌ی ایوان و هم از کانال اندیشکده‌ی هرم‌پی و هم از آپارات هم از یوتیوب بخش می‌شود، اولین نشست پاییزیمان بود و این نشست، نشست یکصد و شصت و هفتمی بود و یا به یک زبان دیگر بگویم ۹ سال است که این نشست‌ها ادامه دارد و همین‌جا از شما ۳ بزرگواران دعوت و تقاضا می‌کنم که در میزگردهای دیگرمان از موضوعاتی که خودتان علاقه‌مند هستید و این مطالب را با عزیزان در میان بگذاریم تشکر می‌کنم.